

سیری بر نظریه عرفانی نور یا حقیقت محمدیه (ص)

دکتر دادخدا خدایار

استادیار فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

یکی از موضوعات و آموزه های مهم و کلیدی و قابل بحث عرفان اسلامی، موضوع «حقیقت محمدیه» می باشد، این موضوع درباره مظهریت تام الهی و تجلی خداوند و ذات مع التَّعین الاول بوده و در خصوص کیفیت و آغاز و سیر خلقت و مراتب هستی و اینکه اولین مرتبه از مراتب خلقت و نظام هستی که موجود به وجود خارجی شد، بحث و نظریه پردازی می شود. موضوعی که در متون اسلامی با عنوان «وجود نوری» یاد شده است.

در شرح و بسط این موضوع در جهان بینی عرفانی مخصوصاً مکتب ابن عربی و پیروان و متأخرین او مطالب و مسائل مهمی مطرح گردیده است، این موارد که بیشتر حول محور اولین و کاملترین و جامع ترین مخلوق می باشد، تحت عناوین و تعابیر مختلف و در عین حال قریب به هم، مورد توجه قرار گرفته است. از جمله:

عقل اول، صادر اول، معلول اول، علت ثانی، روح اعظم، اسم اعظم، نور اعظم و اول، قلم، لوح محفوظ، در بیضاء، حضرت واحدیت، نفس الرحمن، انسان کبیر، روح القدس، حقیقة الحقایق، جوهر، هباء و ... این حقیقت کلی و واحد که تعین اول است در واقع نامهای مختلف به لحاظ اعتبارات گوناگون گرفته، و در جای خود تشریح و تبیین گردیده است.

عرفا و حکمای اسلامی علاوه بر استدلالات و استنادات شهودی و حکمی، از مستندات و دلایل قرآنی و روایی مخصوصاً روایات قدسی نیز بر اثبات و تأیید این مطلب استفاده کرده بلکه آنرا اساس

نظریات خویش قرار داده و نتیجه گرفته اند که منظور از وجود نوری و روحانی پیامبر اعظم (ص) همان حقیقت محمدیه (ص) می باشد که به دلیل هویت و ظرفیت تام خویش لیاقت اولسین مخلوق و دومین علت را یافته، از یک سو خلق و عبد خداست و از سوی دیگر، مربی و فیاض مخلوقات مادون می باشد به همین جهت و اسطه فیض و المدد میان حق و خلق است.

واژگان کلیدی: حقیقت محمدیه، عقل اول، نور اول، علت ثانی، واسطه فیض.

مقدمه

عارفان اندیشمند اسلامی معتقدند همانگونه که عالم آفرینش دارای غیب و شهادت است، به طریق اولی انسان نیز دارای غیب و شهادت است لذا برای انسان، دو نشئه، ظاهر و باطن، سرو علن، ملک و ملکوت قائلند که هر کدام دارای درجات و مقاماتی است. بالاخص نفس باطنی و غیبی انسان که خود دارای بواطن و مراتب ملکوتی است (خمینی، ۱۳۷۸: ۵) اینان روح و دل آدمی را نمودار عالم غیب می دانند و قوای ظاهری و جسمی او را عالم شهادت انسان می شمارند بر این اساس پیامبر اعظم الهی (ص) نیز دارای ظاهر ملکی است که تعبیر به «شخص» آن حضرت می شود و دارای باطن ملکوتی است که «شخصیت» او را شامل می گردد. آنچه مربوط به شخص و ظاهر ایشان است، چون سایر انسانها در زمانی متولد شده و زندگی و فعالیت و تغذیه و زاد و ولد می کند «انا بشر مثکم» (کهف/ ۱۱۰) در عین حال دارای وظایف و تکالیف ویژه ای مربوط به رسالت و نبوتش نیز می باشد که جایگاه و مرتبه او را در دنیا با سایر انسانها متمایز می سازد چون که «داعیاً الی الله و سراجاً منیراً» (احزاب/ ۴۶) بود، اما عمر مادی و وظیفه دنیویش یعنی «رسالت»، روزی به پایان رسید و این دنیای فانی را وداع کرد، چرا که حق تعالی فرمود: «انک میت و انهم میتون» (زمر/ ۳۹) اما وجه معنایی و ملکوتی و غیبی آن حضرت و شخصیت حقیقی ایشان که «ولایت» او می باشد از عظمت و شدت وجودی خاص الخاصی برخوردار است، که نمرده است و پایانی ندارد، بلکه حقیقت و نورانیتی است که واسطه فیض و نور حضرت حق بوده و عالم و آدم را از جانب فیاض و نور مطلق، هستی و نور می بخشد و رحمت و واسع خداوند بر مخلوقات می باشد. لذا خداوند فرمود: «و ما ارسلناک الاّ رحمةً للعالمین» (انبیاء/ ۱۰۷) همان که مظهر اسم اول و آخر الهی بلکه مجلای اسمای جمال و جلال و همه اسمای حسنی خداست، و انسان کامل کمال اکمل اوست، که بود قبل از آنکه

عالم خلق شود و غایت خلقت و ایجاد افلاک و کائنات است و... این مرتبه از هستی و تجلی حق که ویژه پیامبر اعظم است «حقیقت محمدیه» (ص) نام دارد.

حکما و عارفان مسلمان «حقیقت محمدیه» را به نامهای دیگر چون: تجلی اول، عقل اول، نور اول، نفس الرحمن، وجود منبسط، روح اول و اعظم، ولایت مطلقه، انسان کبیر، لوح محفوظ و... اطلاق کرده اند. هر کدام از این نامها که برای آن حقیقت به کار رفته است، بنا بر اعتبار و حکمتی است و وجه و استدلالی دارد مثلا آن را «عقل» می نامند چون ذات خود و ذات خالق خود و ذات دیگران را تعقل و ادراک می کند و آن را از آن جهت «روح القدس» می نامند که وسیله حیات مادی در تمام موجودات است. از آن جهت آن را «روح اعظم» می نامند که بزرگترین روح قدسی است. از آن جهت آنرا «نور» می نامند که به ذات خود آشکار است و سبب آشکار شدن دیگران می باشد. از آن جهت آنرا «حقیقت حقایق» نامند که همه حقایق از اول تا آخر به آن بر می گردد. از آن جهت آن را «انسان کبیر» و آدم می نامند که منشأ همه موجودات است؛ و از آن جهت آن را «جوهر» می نامند که بقایش به ذات و بقاء و پایداری موجودات دیگر با اوست؛ و از آن جهت آنرا «هباء» می نامند که ماده و اصل هر چیز است (پثربی، ۱۳۷۲: ۳۳۲).

حقیقت و باطن حضرت خاتم (ص) که حقیقتی کلی و فراگیر نسبت به همه موجودات است و خود مظهر تام و اتم حق تعالی می باشد، موضوعی عمیق و دقیق و دارای پیچیدگیهای لطیف و ظریفی است که بحث های سنگین و قابل توجهی پیرامون آن وجود دارد، چنانکه پرداختن به این موضوع از دیدگاه هر یک از عرفا و حکمای معروف اسلامی، خود می تواند موضوع مستقل یک یا چند مقاله باشد، لذا کلی بودن موضوع این مقاله از یک سو و عظمت و شهودی بودن آن از سوی دیگر باعث شد تا در حد بضاعت قلیل خویش اشاره ای گذرا به آن داشته باشم امید است این قلیل تحفه درویش، پسند آستان نبی رحمت و مظهر کرامت گردد چرا که:

کریمان با بدان هم بد نکردند کسی را از در خود رد نکردند

پیشینه اندیشه «حقیقت محمدیه (ص)»

عده ای معتقدند که بحث «خلافت و حقیقت محمدیه» ریشه در اندیشه «انسان کامل» دارد. هر چند این اصطلاح اولین بار توسط ابن عربی به کار رفت اما معنا و مضمون آن قبل از او توسط تعدادی از صوفیان و قبل از آنها در مفاهیم قرآن، احادیث، کلام و فلسفه اسلامی و حتی در آثار به جای مانده از ایران باستان و فلسفه یونانی آمده است و بعد ها ابن عربی و سایرین آن را جرح و تعدیل کرده و تحت این عنوان مصطلح ساخته و به شرح و تفسیر آن پرداخته اند (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۶۱؛ نصری، ۱۳۶۳: ۹).

از این جهت لازم است در ابتدا اشاره ای به اقوال بعضی از صوفیه قبل از ابن عربی کرده و تأملی کوتاه در نوشتار آنها نموده بعضی از آیات و روایاتی را که می تواند منشأ این تفکر گردد نیز ذکر می کنیم.

رحمت جامعه:

«ابراهیم ادهم» (متوفای ۱۶۰ ه.ق) نخستین صوفی مسلمان است که به «حقیقت محمدیه» اشاره کرده است، وی «اسم اعظم» الهی را «رحمت جامعه» خداوند می دانست که در حضرت محمد (ص) تمثیل یافته است. این تعریفی است که بعدها ابن عربی با بیان این که اسم دلالت بر مسمی دارد آنرا بزرگترین دلیل بر وجود خداوند دانست. به نظر می رسد ابراهیم ادهم در این عقیده از آیه «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (انبیاء/۱۰۷) و روایاتی قریب به همین معنی تأثیر پذیرفته باشد (شجاری، ۱۳۸۵: ۷۸).

اولین ذریه:

«سهل تستری» (متوفای ۲۸۳ ه.ق) سه مرتبه برای ذریه انسان بیان کرده است که اولین مرتبه آن، محمد(ص) است، و درباره آن می گوید: «حق تعالی نور محمد (ص) را هزار هزار سال قبل از خلقت عالم از نور خود ساخت، از نظر وی، نور محمد(ص) اولین ذریه است که از نور وی، نور تمام انبیاء و ملکوت و دنیا و آخرت ایجاد شد» (همان: ۸۰).

سراج انور

«منصور حلاج» (مقتول ۳۰۹ ه.ق) که از شاگردان تستری و در این نظر تحت تأثیر اوست، می‌گوید: «چراغی از نور غیب پیدا شد و هم بدانجا بازگشت، به همه چراغها متجاوز شد و ماه‌اش سید شد، از میان اقمار تجلی کرد، کوکب بود، برجش فلک اهتزاز بود، خداوند او را «می» نامید... انوار نبوت از نور او پیدا شد و انوار ایشان از نور غیب پدیدار شد و در انوار، نوری برتر و پاکیزه تر از نور او نیست، همتش بر همه همتها پیشی گرفت، وجودش بر عدم پیشی گرفت. اسمش بر قلم پیشی گرفت، چرا که او قبل از اسم بود، در آفاق و پایین آفاق، بزرگتر، شریفتر و بالاتر و با انصافتر و مهربانتر و خائفتر از او نبود. او سید بریه است که نامش احمد، نعتش محمد، و ارزشش و ذاتش اجود، و صفاتش امجد، و همتش افرد، و ... پیش از حوادث و موجودات مشهور بود و بعد از جواهر و الوان مذکور بود» (همان، ۴۳).

حلاج در این کلمات با بهره‌گیری از آیه ۴۶ سوره احزاب «و داعياً الى الله سراجاً منيراً» از پیامبر اکرم(ص) به عنوان «سراج منیر» یاد کرده است. و احتمالاً روایت نبوی «اول ما خلق الله نوری» نیز مدنظر او بوده است. زیرا استفاده از الفاظ و تعابیر: چراغ و نور و ماه و کوکب و اول و پیش و ... به معنای باطنی آن در خصوص حضرت خاتم(ص) با کلمات و الفاظی که در آیه و روایت مذکور آمده، مناسب و همخوانی دارد.

نور محمد(ص)

«مستملی بخاری» (متوفای ۴۳۴). وی با بهره‌گیری از آراء قبل و نیز آیات و روایات بویژه احادیث نوریه، منشاء سعادت را عنایت و توجه حضرت خاتم دانسته و می‌گوید «و این عجب نیست که گروهی از بزرگان گفته‌اند: برکت سعادت در ازل به اقبال مصطفی بود و شومی شقاوت به اعراض او بود. و آن آن بود که چون خدای تعالی جان در کالبد آدم(ع) آورد چشم باز کرد، درهای آسمان بگشادند تا بر ساق عرش نبشته دید «لا اله الا الله محمد رسول الله...» خدای گفت «لولا محمد ما خلقت الدنيا والاخره ولا السموات والارض ولا العرش و لا الكرسي و لا اللوح و لا القلم و لا الجنة و لا النار و لولا محمد(ص) ما خلقتک یا آدم...» اول چیزی که خداوند بیافرید نور محمد(ص) بود و چهار هزار سال بر راست عرش ایستاده بود تسبیح و استغفار می‌کرد تا چون روز قیامت به پا شد تسبیح خویش به مطیعان خود بخشد...» و

در جای دیگر اظهار می دارد که پس از آفرینش جان محمد (ص) او را هزار سال در هر یک از سه مقام قرب و لطف و هیبت نگه داشت تا انبساط و ادب و انس یافت. (گوه‌رین، ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۵۷).

سر فطرت

«خواججه عبدالله انصاری» (متوفای ۴۸۱ ه.ق). وی در مباحث تفسیر عرفانی خود بر قرآن که توسط رشید الدین میبیدی تحت عنوان «کشف الاسرار»، تقریر شده است، به وجود روحانی و نورانی حضرت خاتم قبل از خلقت آدم و آفرینش تحت عنوان «سر فطرت محمد(ص)» اشاره نموده و او را وسیله و شفیع آدم (ع) می داند:

«آدم هنوز در پرده آب و گل بود که سر فطرت مجد بر درگاه عزت کمر بسته و نظر لطف حق به جان پیوسته و هو المشار الیه بقوله (ص) «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» (کشف الاسرار، ج ۱: ۱۱۴) «گفتند آدم بر ساق عرش نشسته دید «لا اله الا الله محمد رسول الله» چون در زلت افتاد مصطفی را شفیع قرار داد و گفت خداوندا به حق محمد که مرا بیامرزی، رب العالمین گفت از چه شناختی او را و به من شفیع آوردی، گفت، بر ساق عرش نام وی قرین نام تو دیدم، دانستم که بنده ایست بر تو عزیز، الله گفت روکت آمرزیدم، از این جا گفت مصطفی(ص): کنت نبياً و آدم مجبول فی طبیته و لقد کنت وسیلته الی ربی» (همان: ۱۵۵).

غایت کونین

«عین القضاة همدانی» (مقتول ۵۲۵) با اشاره به روایات قدسی چنین اظهار می دارد: «می گویند «لولاک لما خلقت الکونین» اگر نه برای وجود تو بودی که آشکار کردیم، و تو را ای محمد(ص) از بهر خود برگزیدیم. محمد را از بهر خود آفرید تا مونس او باشد که «خلقت العالم لکم و خلقتکم لاجلی» و جمله موجودات از بهر محمد آفرید» (همان: ۲۵۸).

مقصود آفرینش

«سنایی غزنوی» (متوفای ۵۴۵ ه.ق) اول کسی است که به طور مشروح آموزهای صوفیه را در شعر آورد. در حدیقه الحقیقه، غرض خلقت و مقصود آفرینش را حضرت خاتم دانسته و می سراید که:

غرض او بد زگردش عالم	خواننده او طفیل او آدم
غرض کن ز حکم ازل او	اول الفکر و آخر العمل او
بوده اول به خلقت و صورت	و آمده آخر از پی دعوت
بوده مقصود آفرینش او	انبیاء را نشان بینش او

(سنای غزنوی، ۱۳۲۹: ۱۹۴)

اول پدیده غیبی

«عطار نیشابوری» (مقتول ۶۱۸ ه.ق) هر دو عالم را طفیل حضرت خاتم (ص) دانسته و نور پاک آن حضرت را اول پدیده غیبی ذکر می کند.

آفرینش را جز او مقصود نیست	پاکدامن تر از او موجود نیست
آنچه اول شد پدید از جیب غیب	بود نور پاک او بی هیچ ریب
آفتاب شرع و دریای یقین	نور عالم رحمة للعالمین
خواجه کونین و سلطان همه	آفتاب جان و ایمان همه
مہترین و بہترین انبیاء	رہنمای اصفیاء و اولیاء
ہمچو شبنم آمدند از بحر جود	ہر دو عالم از طفیلش در وجود

(عطار، ۱۳۷۲: ۱۸-۱۷)

بنابر آنچه از کلام تعدادی از صوفیان نقل شد حاصل می شود که «حقیقت نوری» حضرت خاتم نه تنها اولین مخلوق بوده بلکه منشأ نور و وجود سایر انبیاء و اولیاء و کائنات نیز بوده است، به نظر می رسد اینان علاوه بر آنکه احتمالاً تحت تأثیر اندیشه های مبتنی بر خلقت نوری مکاتب باستانی بوده اند، از آیه «اللہ نور السموات و الارض...» (نور / ۲۴) و روایات «نوریه» الهام گرفته اند که بعنوان مثال به ذکر یک حدیث از آن احادیث بسنده می کنیم. علامه مجلسی از علی (ع) روایت می کند که: «... نور پیامبر گرامی، حضرت محمد (ص) هفتاد و سه هزار سال

تحت عرش اقامت کرد، سپس به بهشت منتقل شد و هفتاد هزار سال در آنجا باقی ماند و سپس به سدره المنتهی انتقال پیدا کرد و هفتاد هزار سال در آنجا توقف کرد و پس از آن به آسمان هفتم و از آنجا به آسمان ششم و پنجم و چهارم و سوم و دوم نزول فرمود. تا آنکه به آسمان دنیا انتقال یافت. پس نور آن حضرت در آسمان ماند تا آنگاه که خدا اراده فرمود تا آدم را بیافریند» (امین زاده، ۱۳۷۰: ۲۲ به نقل از بحارالانوار، ج ۱۵: ۳۱).

این حدیث مؤید فرمایش خود حضرت رسول (ص) است که فرمود: «اول ما خلق الله نوری» و «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» و... اینگونه روایات که بصورت های مختلف البته با یک مفهوم آمده است می تواند مایه های اصلی و اولیه اندیشه «حقیقت محمدیه» و مراتب تنزلات یا قوس نزول را که در لسان عارفان اسلامی آمده است، تشکیل دهد.

حقیقت محمدیه

«ابن عربی» (متوفای ۶۳۸ ه.ق) مؤسس عرفان علمی یا عرفان نظری که نظریه «خلافت و حقیقت محمدیه» بیشتر به او منصوب است، تعبیرات مختلفی در خصوص این مسئله دارد که بعضی از آن مستقیماً مترادف با حقیقت محمدیه می باشد و بعضی بعنوان مقدمه، شبیه و مترادف آن استعمال شده است. در آثار وی اصطلاحاتی چون: خلیفه، انسان کامل، مرآة الحق، کون جامع، عقل اول، ولی و... بکار رفته است که مربوط به همین موضوع است اما پیچیدگیها و ابهاماتی نیز در استعمال مترادف آنها وجود دارد که مزید بر علت می گردد. مثلاً: وی «انسان کامل» را در دو سطح می داند، یکی سطح تکوینی که در آن انسان بعنوان یک «شوع» به کار رفته است نه به عنوان یک فرد، نوع انسان از نظر تکوینی کاملترین هستی در میان هستیهای جهان است زیرا بصورت خدا آفریده شده است و عصاره کامل و روح کل جهان هستی است و دیگر، سطحی است که در آن انسان بعنوان یک فرد از افراد مطرح است، در این سطح، همه انسانها بطور یکسان کامل نیستند، بلکه میان آنها درجاتی وجود دارد و تنها گروه اندکی از ایشان سزاوارند که «انسان کامل» خوانده شوند، و اکثریت «انسان حیوان» هستند و با کامل بودن فاصله دارند. ابن عربی میان الفاظ: وجود، کون، عین، فرق می گذارد و بین سه لفظ نبی، رسول و ولی تفاوت قائل است. بنابراین لازم است در مطالعه و گزارش افکار او این ملاحظات مد نظر قرار گیرد (شجاری، ۱۳۸۵: ۸۲).

ابن عربی بر مبنای نظریه وحدت وجود و تجلیات آن که «کون» نامیده است، «کون جامع» یا انسان کامل را مطرح می کند که خداوند بدلیل جامعیت انسان در او تجلی کرد و او آینه و مظهر و مجلای تام الهی گردید و بدلیل این جامعیت شایستگی خلافت الهی را پیدا کرد، زیرا خلیفه باید دارای تمام صفات خدا باشد تا بتواند تدبیر عالم کند و جانشین او باشد وی در فص آدمی آورده است: «ولهذا كان آدم خليفته فان لم يكن ظاهراً بصورة من استخلفه فيه فما هو خليفه، و ان لم يكن فيه جميع ما تطلبه الرعايا التي استخلف عليها لان استنادها اليه فلا بد ان يقوم بجميع ما تحتاج اليه و الا فليس بخليفه عليه فما صحت الخلافة الا للانسان الكامل» (ابن عربی، فصوص الحکم، ۱۳۶۶: ۵۵).

اگر آدم بعنوان خلیفه ظاهر به صورت کسی که او را خلیفه قرار داده است، برای کسانی که خلیفه قرار داده است نباشد، خلیفه نیست و اگر در او همه آنچه که رعایا طلب می کنند، همان رعایایی که خداوند او را بر آنها خلیفه قرار داده است نباشد، خلیفه نمی باشد. پس ناچاراً باید آنچه را که به آن نیاز دارد، دارا باشد و اگر نه بر آنان خلیفه نیست، لذا صحیح نیست خلافت مگر برای انسان کامل.

سپس استدلال می کند که با خلافت انسان بدلیل جامعیت، او را حافظ خلق و خزانه جهان و اسرار الهی قرار داد و اداره ملک خود را به انسان سپرد اما و کالتاً نه مستقلاً، مصداق حقیقی آن انسان جامع حضرت محمد (ص) می باشد به اصالت. و امتش به تبعیت، زیرا تنها او و اسلام هم به تنزیه و هم به تشبیه دعوت کرده اند و حقیقت او مقام جمعی تنزیه و تشبیه را داراست و مظهر اسم اعظم و جامع جمیع اسماء هست لذا به این مقام اختصاص یافت. « و لهذا ما اختص بالقرآن الا محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) هذه الامه التي خير امة اخرجت للناس » (همان:- ۷۰).

ابن عربی پس از تقریر این مطلب اضافه می کند که حقیقت محمد «رب الارباب» تمام صور عالم و ظاهر در تمام مظاهر است. بدلیل خلافت کلی الهی که از جهت حقی اوست نه از جهت بشری، چرا که او از جهت بشری عبدی است که محتاج به رب است، اما باطن و حقیقت او کاملترین مجلایی است که حق در او ظهور کرده است، و مظهر اسم جامع یعنی اسم اعظم (الله) می باشد. بر این اساس او برزخی است میان حق مطلق و جهانی که تجلی ظاهری

خداست، لذا دو جنبه حقی و خلقی دارد. ابن عربی از آن جهت که حقیقت محمدی اولین صورتی است که حق در آن درآغاز تجلی کرده است، حقیقت محمدی را حقیقة الحقایق و عقل اول نیز خوانده است. و به استناد حدیث «اول ما خلق الله نوری» او را «نور محمدی» نامیده است و از آن جهت که قابل نسبت به حق، و فاعل نسبت به مخلوقات است «عقل» نام داده و قابلیت او را «عبودیت» و فاعلیت او را «ربوبیت» تعبیر کرده است و از آن جهت که مرکز دایره وجود است و همه کائنات از او فیض می گیرند، «قطب» نامیده است (شجاری، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۷). ابن عربی در خصوص اینکه همه انبیاء نبوت و معرفت خود را از «حقیقت محمدیه» دریافت می کنند. و خداوند علم را به باطن پیامبران از این طریق او القاء می کند، آورده است: «فکل نبی من لون آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکاه خاتم النبیین و ان تأخر وجود طیبته فانه بحقیقته موجود، و هو قوله صلی الله علیه (و آله) وسلم: «كنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین، و غیره من الانبیاء ما كان نبیاً الا حین بعث» (ابن عربی فصوص الحکم، ۱۳۶۶: ۶۳).

خوارزمی در توضیح آن گفته است:

«پس از آدم تا آخرین انبیاء هر نبی اخذ نبوت نمی کند مگر از مشکات خاتم النبیین، اگر چه طینت او متأخر بود از انبیاء اما حقیقت او موجود بود، چنانکه گفت: «كنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» او بحقیقت در عالم ارواح موجود و متحقق به نبوت قبل الوجود و پیشین از مبعوث شدن به رسالت بود غیر او را نبوت در حالت بعثت بوده، از آنکه او - علیه السلام - قطب الاقطاب و مقصود اصل، رب الارباب و حاصل از کون و موجود اول بوده به تفصیل آنچه مرتبه او بدان مشتمل گشته، اعیان عالم به ظهور پیوسته...» و سپس چنین سروده است:

الای قـــــوده اولاد آدم	طفیل ذات پاکت کـــــل عالم
توئی جان و جهان مانند جسم است	توئی معنا و عالم همچو جسم است
توئی سر خیل مقبولان درگاه	توئی خلوت نشین «لی مع الله»
کلید مخزن احسان و جودی	که قفل گنج رحمت را گشودی
وجودت بود از آدم مقدم	اگر چه آمدی از پشت آدم
از آنت آخـــــر آوردند یعنی	که آدم همچو لفظ است و تو معنی

نه معنی اول است و لفظ آخر —————
رسولان خاتمند و تو نگیری رسل را اولین و آخرینی

(خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۳۶-۱۳۵)

ابن عربی در فتوحات مکیه نیز با استناد به روایت «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» وجود روح محمدی را قبل از همه انبیاء دانسته و سایر انبیاء را نائب رسول اعظم(ص) می داند.
«فانه قال كنت نبياً و ما قال كنت انساناً و لا كنت موجوداً و لیست النبوه الا بالشرع المقرر علیه من عندالله فاخبر انه صاحب النبوة قبل وجود الانبياء الذین نوابه فی هذه الدنيا» (ابن عربی، فتوحات المکیه، بی تا، ج ۱: ۱۴۳).

وی در کتاب «مناقب» در منقبت و مدح حضرت رسول اکرم (ص) اوصاف و ویژگیهایی را به کار برده است که به عنوان چکیده افکار ابن عربی درباره «حقیقت محمدیه» ذکر می کنیم:

«صلوات الله و ملائکته و حملة عرشه و جمیع خلقه من ارضه و سمانه علی سیدنا و نبینا اصل الوجود و عین الشاهد و المشهود، اول الاوائل و ادل الدلائل و مبدا الانوار الازلی و منتهی العروج الکمالی، غایة الغایات المتقین بالنشأت، اب الاکوان بفسا علیة و ام الامکان بقابلیة، المثل الاعلی الالهی، هیولی العوالم الغیر المتناهی، روح الارواح و نورالاشباح، فالتق اصباح الغیب رافع ظلمة الریب، محتد التسعه و التسعین، رحمة للعالمین، سیدنا فی الوجود، صاحب لواء المجد و المقام المحمود، المبرقع بالعماء، حبیب الله محمد المصطفی صلی الله علیه و اله سلم» (مولوی خلخالی: ۴۸).

اغلب عرفا و حکمای معروف بعد از ابن عربی تحت تاثیر افکار او بوده و اقدام به شرح و بسط آثار و اعتقادات و اندیشه های وی نموده اند، یا بصورت شرح و تفسیر کتب و رسالات وی، و یا به صورت تالیف و تدوین، آثار مستقلی در خصوص توضیح و احیاناً نقد بعضی از افکارش ارائه داده اند. در این میان موضوع «خلافت و حقیقت محمدیه» از مسائل مهم و برجسته ای است که توسط شاگردان و شارحان و پیروان ابن عربی مورد توجه ویژه بوده است. از صدرالدین قونوی و قیصری گرفته تا سید حیدر آملی و ابن ترکه و حکمای عارف و معروف این زمان، این موضوع را مورد بحث و فحص قرار داده اند، پرداختن تفصیلی به افکار و آراء

هر یک از آنها خود مقاله مستقلی می طلبد و از حوصله این وجیزه خارج است لذا به صورت اجمالی به آراء بعضی از آنها اشاره می شود.

نفس رحمانی

«دود قیصری» (متوفای ۶۳۸) که شاگرد برجسته عبدالرزاق کاشانی و از شارحان معروف فصوص الحکم این عربی است در مقدمه ای که بر آن کتاب نگاشته و نیز در رساله توحید و نبوت و ولایت و شرحی که بر تائیه ابن فارض دارد، به مسئله «حقیقت محمدی» پرداخته و آن را مورد بحث و دقت قرار داده است. از مطالعه مجموع آن نوشته ها می توان چنین استنباط کرد:

نخستین تجلی خدای سبحان بر خویشتن که به «نفس رحمانی» تعبیر می شود عبارت است از صورت عقلیه ای که صورت نفس کلی از آن منشعب می شود، این عقل یاد شده، همان روح محمدی (ص) است چنانکه خود نبی اکرم (ص) به آن اشاره فرمود که: نخستین چیزی که خداوندگار بیافرید «نور من بود»، یا «روح من بود» و در مراحل بعدی این تجلی دارای تنزلاتی است که آخرین مرتبه در قوس نزولی بصورت انسان در عالم ملک است. این انسان پس از تنزل، سیر و حرکت صعودی آغاز می کند تا به مبدأ خویش واصل شود. حقیقت محمدی واسطه فیض بین خداوند و موجودات دیگر نیز هست و همه کمالات مراتب پایین تر از خود را به نحو اتم واکمل داراست و هیچ موجودی از حیطة سلطه او خارج نمی باشد.

قیصری در ضمن اظهار این عقاید توضیحات و استدلالات خود را در چگونگی مراتب نزول و صعود و نسبت و رابطه آنها، بیان می دارد و به اشکالات وارده نیز پاسخ می گوید. وی در بحث نبوت، هدف از بعثت انبیاء را رساندن انسان به مرتبه والای معرفت دانسته و دیدگاه فلاسفه را که حیات اجتماعی را انگیزه اجتماعی می دانند رد می کند سپس به تعریف نبوت و اقسام آن پرداخته و می گوید: «فالنَّبوة دائرة مشتملة علی نقطِ فی محیطها و کل نقطة، منها مرکز دایرة برأسها فنخاتم النبیین المرسلین محمد صلی الله علیه و آله صاحب هذه الدائرة الكلية، لذلك «کان نبیاً و آدم بین الماء و الطین» و غیره من انبیاء علیهم السلام کنقط محیطها» (یثربی، ۱۳۷۲: ۳۶۴).

قیصری در مقدمه فصوص الحکم پس از تقریر اسمای الهی و اعیان ثابته و مظاهر و روابط اسماء با مظاهر خارجی نتیجه می گیرد که:

«ان الحقیقه المحمدیه صوره الاسم الجامع الالهی و ربها، و منه فیض و الاستمداد

علی جمیع الاسماء» (قیصری، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۱: ۱۰۳)

سپس به توضیح کیفیت تربیت صورتهای عالم توسط این حقیقت پرداخته و معتقد است که باطن حقیقت محمدیه به دلیل اینکه صاحب اسم اعظم الهی است باطن عالم را مریگیری می کند. مرحوم سید جلال الدین آشتیانی در شرح مقدمه قیصری بر فصوص این مطلب را اینگونه تقریر کرده اند:

«حقیقت محمدیه (ص) صورت اسم جامع الهی و مربوب اسم اعظم است، و چون هر صورت و مظهری با ظاهر و اصل متحد است، عین ثابت محمد (ص) با اسم اعظم در وجود خارجی اتحاد دارد، بلکه به نظر تحقیق، حقیقت محمدیه (ص) عین فیض اقدس و اسم اعظم است به اعتبار جهت وحدت. به این اعتبار حقیقت خاتمیه در حضرت احدیت متجلی در جمیع اسماء، و به اعتبار وجود خارجی متجلی در جمیع مظاهر است، و فیض و استمداد از وجود پاک او به جمیع موجودات می رسد و مربی جمیع صور و مظاهر عالم وجود است...» (آشتیانی، ۱۳۷: ۶۹۸)

خواجه لولاک

«جلال الدین محمد مولوی» (متوفای ۶۷۲ ه.ق) در مثنوی همچو سایر صوفیه و عرفای هم عصر خود تقدم رسول خاتم را بر دیگر پیامبران از باب تقدم غایی وجود آن حضرت می داند و با اشاره به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» او را خواجه لولاک می نامد. زیرا بر این اساس در وجود او سَری است که حاصل آفرینش او نشان داده می شود. از نظر مولوی حقیقت محمدی عبارت است از: جامع جمیع کمالات رسالت و نبوت که بر همه انبیاء مقدم شد و ظهور یافت و سایر مخلوقات جلوه ای از جلوات شئون این حقیقت کامله می باشد. و بدین جهت او را خاتم النبیین نامیدند. لذا شناخت او شناخت حق است و التجای به او التجای به حق می باشد.

او خاطر نشان می سازد که «اولیان و آخریان هر چه دارند همه از عکس او دارند. در این معنی مولوی یادآوری می کند تقدم حقیقت محمدی بر سایر انبیاء همچون تقدم غایی فکر بر عمل و تقدم میوه است بر درخت و با اشاره به حدیث «نحن الاخرون و السابقون» که مربوط به حال امت مرحومه است آن حضرت را چون میوه ای نشان می دهد که ظاهراً از درخت به وجود می آید اما درخت به خاطر او کاشته شده است، درباره مفهوم خاتمیت از قول حضرت رسول می گوید که هر چند من در صورت از آدم به وجود آمده ام اما «من به معنی جَد جد افتاده‌ام»... مولوی این تقدم غایی را نتیجه عنایت و محبت خاص الهی در حق او می داند که باعث کمال حال و جامعیت وجود او به عنوان مظهر اکمل و اتم خداوند گردیده است از این رو کریمه «العمرک انهم لفی سکرتم یعمهون» (حجر/۷۲) را نشانی از توجه خاص حق درباره آن حضرت دانسته و آیه «فلا اقسَم بالشفق» (انشقاق/۱۶) را قسم بر جسم احمد و سوگندهای مذکور در آغاز دو سوره مبارکه «واللیل» و «الضحی» را اشاره به ستاری و نور ضمیر او می یابد» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۱۵-۱۱۴).

علاوه بر آنچه ذکر شد می توان لطایف و دقایق بیشتری در ادبیات ذیل که در مثنوی آمده است، یافت:

پس سری را که مغز آن افلاک بود	اندر آخر خواجه لولاک بود
(دفتر دوم/ب/۹۷۴)	
بر گرفت از نار و نور صاف ساخت	وانگه او، بر جمله انوار تاخت
(همان/ب/۹۰۹)	
آن سنا برقی که بر ارواح تافت	تا که آدم معرفت ز آن نور یافت
(همان/ب/۹۱۰)	
مصطفی زین گفت کادم و انبیاء	خلف من باشند در زیر لوا
(دفتر چهارم/ب/۵۲۵)	

اول فکر آخر آمد در عمل	بنیت عالم چنان دان در ازل
(دفتر دوم/۹۷۰)	

بهر این فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الاخرون السابقون
(همان/۵۲۶)	
پس به معنی آن شجر از میوه زاد	گر بصورت از شجر بودش ولاد
(همان/۵۲۴)	
گر بصورت من زادم زاده ام	من بمعنی جد جد افتاده ام
(همان/۵۲۷)	
ای لعمرك مر ترا حق عمر خواند	پس خلیفه کرد و بر کرسی نشاند
(دفتر پنجم/۱۱۲)	
زان سبب فرمود یزدان والضحی	والضحی نور ضمیر مصطفی...
(دفتر دوم/۲۹۵)	
گر چه میوه آخر آید در وجود	اول است او زانکه او مقصود بود
(دفتر سوم/۱۱۲۹)	
از درمها نام شاهان بر کنند	نام احمد تا قیامت می زنند
(دفتر اول/۱۱۰۵)	
نام احمد نام جمله اولیاست	چون که صد آمد نود هم پیش ماست
(همان/۱۱۰۶)	
آسمانها بنده ماه ویند	شرق و مغرب جمله نانخواه ویند
(دفتر ششم/۲۰۹۸)	
زانکه لولاکست بر ترقیع او	جمله در انعام و در توزیع او
(همان/۲۰۹۹)	
گر نبودی او نپائیدی فلک	گردش و نور و مکانی ملک
(همان/۲۱۰۰)	
گر نبودی او نپائیدی زمین	در درونه گنج و بیرون یاسمین
(همان/۲۱۰۱)	

- رزقها هم رزق خواران ویند
میوه ها لب خشک یاران ویند
(همان/۲۱۰۲)
- سرمکش اندر گلیم و رومپوش
که جهان جسمی است سرگردان توهوش
(دفتر چهارم/۱۴۵۴)
- چون تو را دیدم بدیدم خویش را
آخرین دان آینه خوش کیش را
(دفتر ششم/۱۰۸۳)
- هست یک نامش ولی الدولتین
هست یک نقشش امام القبلتین
(دفتر پنجم/۳۶۰۸)
- بهره این خاتم شده ست او که بوجود
مثل او نه بود و نه خواهند بود
(دفتر ششم/۱۷۱)
- (زمانی، ۱۳۷۲، دفاتر اول تا ششم)

حقیقه الانسان

«صائن الدین ابن ترکه اصفهانی» (متوفای ۸۳۵ ه.ق) که از مبلغان عرفان ابن عربی است در آثار خویش بالخصوص تمهید القواعد به موضوع انسان کامل و حقیقت محمدی (ص) که نزد او بسیار مهم بوده پرداخته است. وی معتقد است که وجود را ظهور و بطونی است که از ظهور آن به «عالم» و از بطونش به «حقیقت» تعبیر کرده اند، برزخی جامع بین ایندو وجود دارد که انسان کامل یا «حقیقه الانسان» است که دارای مقام جمع و تفصیل و مبین حقیقت ظاهر و باطن است، چون در بین همه مظاهر و مرایا، انسان بیشترین توان را برای اظهار حقایق اسماء اعم از اسماء الهی و کیانی دارا می باشد. زیرا در تجلی ذاتی وحدت غالب است و در دیگری کثرت قاهر است، لذا هیچ یک صلاحیت اظهار جمیع اسماء الهی را نداشته و برای ایجاد یک مظهري که توان ارائه مقام جمع و تفصیل را داشته باشد، نیاز می باشد، این انبعاث به اراده الهی پس از تجلی ذاتی و اسمایی عین ثابت انسان کامل است که دارای دو چهره بطون و ظهور می باشد، چهره باطنی انسان کامل همان مظهر کلی است که وجود بحت و یا امکان صرف نبوده، بلکه برزخ جامع وجوب و امکان است. چهره ظاهری انسان کامل همان کون جامع است که مربوط به نشئه عنصری و آخرین مرتبه از تنزلات وجود است (کبیر، ۱۳۸۴: ۳ و ۵ و ۱۷ و ۴۹).

رب النوع این حقیقه الانسان و مصداق اتم و اکمل آن «حقیقت محمدیه» است که اولین تجلی و صادر اسم اعظم الهی است او صورت اسم جامع الهی و مربوب اسم اعظم است و رب جمیع مظاهر و واسطه فیض و ... می باشد بدیهی است مقصود از حقیقت محمدی شخص محمد(ص) که بعد از همه انبیاء به رسالت مبعوث شده است نمی باشد بلکه حقیقتی است کلی و ماوراء طبیعی و برابر عقل اول، آنهم نه کلی منطقی که مفهومی بیش نمی باشد بلکه کلی احاطی انبساطی و عینی با داشتن مراتب مضاعف نبوت، رسالت و ولایت کلی که همه انبیا و اولیا ورثه او هستند.

تعالی الله قدیمی کو به یک دم	کند آغاز به انجام دو عالم
جهان خلق وامر اینجا یکی شد	یکی بسیار و بسیار اندکی شد
همه از وهم توست این صورت غیر	که نقطه دایره است از سرعت سیر
یکی خط است ز اول تا به آخر	برو خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیاء چون ساربانند	دلیل و راهنمای کاروانند
وزیشان سید ما گشته سالار	همو اول همو آخر در این کار
احد در میم احمد گشته ظاهر	در این دور اول آمد عین آخر
مقام دل گشایش جمع جمع است	جمال جانفزایش شمع جمع است

(لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۳-۱۶)

ولایت مطلقه محمدیه (ص)

«سید حیدر آملی» (متوفای ۷۸۷) از معدود عرفای مشهوری است که مذهب شیعه اثنی عشری داشت و پس از او بین تشیع و عرفان ناب ارتباط آشکار بر قرار شد، سید حیدر نیز از بزرگترین شارحان ابن عربی است اما در بحث ختم ولایت بر او نقدهایی وارد کرده و نظر او را سامان داده است. ایشان ضمن تعریف، نبوت، رسالت و ولایت و توضیح پیرامون هر یک، فرق و اقسام آن را بیان کرده و «ولایت» را جوهر و باطن نبوت و رسالت می داند زیرا از نظر وی ولایت جهت حقیقت هر پیامبر است که فانی در حق می باشد، و نبوت جهت ملکیت و رسالت جهت بشریت هر پیامبر است. او نبوت مطلقه را ویژه حقیقت پیامبر اکرم(ص) می داند و نبوت سایر انبیاء را مقید می شمارد. لذا همگی پیامبران دیگر مظاهر مقید حقیقت محمدیه هستند که

حضرت آدم(ع) اولین مظهر نبوت مقیده، و حضرت عیسی(ع) خاتم نبوت مقیده هستند، برای اثبات این ادعا اشاره دارد به سه روایات از رسول اکرم(ص) که فرمود: «زمانی که آدم بین آب و گل بود، پیامبر بودم. اولین پیامبری هستم که آفریده شد و آخرین پیامبری هستم که برانگیخته شد. آدم و دیگر پیامبران زیر پرچم من هستند» (خالدی، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

سید حیدر آملی ولایت مطلقه را نیز ویژه حقیقت پیامبر اکرم(ص) میدانند که باطن نبوت مطلقه اوست و متصرف در خلق به اجازه حق است. مظهر کامل ولایت مطلقه حضرت علی(ع) است که او و سایر انبیاء و اولیا بعنوان مظاهر مقیده ولایت، نور ولایت خود را از ولایت حضرت خاتم(ص) دریافت می کنند لذا فرمود: «من و علی نور واحد هستیم» سید حیدر در شرح یکی از رؤیاهایش می گوید «حقیقت خداوند وقتی در چهره حقیقت کلیه محمدیه تجلی کند باطن آن به ظهور ولایت مطلقه و ولی مطلق و ظاهر آن به ظهور نبوت مطلقه و نبی مطلق اختصاص خواهد داشت و آن حقایق سه گانه یعنی اسم الله، محمد(ص) و علی(ع) ظاهر و باطن حقیقت خداوندند و نظام هستی بر اساس این سه استوار گردیده است، هر چه که موجود است، تجلی و مظهر آنان است نبوت مطلقه ویژه مظاهر محمد(ص) است که پیامبران باشند و ولایت مطلقه ویژه مظاهر علی(ع) است که اولیاء و انسانهای کامل باشند» (همان: ۱۵۳).

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم	از روی مرتبت به همه حال برترم
روشن شود ز روشنی ذات من جهان	گر پرده صفات خود در هم فرو برم
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد	یک نفخه بود از نفس روح پرورم
فی الجملة مظهر همه اشیاست ذات من	بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم

(بیات، ۱۳۷۴: ۹۴)

معلم قدسی

«صدرالدین محمد شیرازی» (متوفی ۱۰۵۰ ه.ق) اگر چه شهرت اصلی اش در فلسفه است اما از آنجا که واضع و مبدع حکمت متعالیه می باشد و حکمت متعالیه فارق از عرفان ناب نمی باشد بلکه جامع فلسفه و عرفان است به همین جهت حقیقت محمدیه در آثار وی مطرح و مورد بحث قرار گرفته است لذا اشاره ای مختصر به دیدگاه وی در این زمینه، مفید فایده است. ملاصدرا برای حل مسئله صدور کثرت از وحدت، از دو اصل فلسفی مدد گرفته است، او بر

اساس اصل «لواحد» که مورد تأیید عقل نظری و طبع سلیم و ذوق مستقیم است، می‌گوید از ذات احدیت، صدور بیش از یک امر محال است و صدور کثیر از واحد ممکن نمی‌باشد. و سپس بر اساس اصل عقلی «مکان اشرف» که باید معلول اول و صادر نخست از حیث وجودی بر همه ممکنات شرافت داشته باشد، نتیجه می‌گیرد «عقل» که اشرف موجودات و اتم آنهاست باید در مرتبه ایجاد مقدم بر ممکن اخس باشد، چه اگر ممکن اخس مقدم بر اشرف باشد لازم می‌آید که اشرف از اخس بوجود آید و این از لحاظ عقل محال است (شیرازی، اسفار، ج ۷: ۲۴۴).

وی در خصوص مصداق صادر اول با بهره‌گیری از آیه کریمه «لا له الخلق و الامر» (اعراف / ۷) و «وما امرنا الا واحده» (قمر / ۵۰) فعل خدا را تقسیم به خلق و امر نموده، معتقد است نخستین صادر و تجلی اول با استناد به روایات، عقل، قلم، نور، یعنی حقیقت و روح متعالی محمد(ص) است، کلام او در مشاعر چنین است:

«فعله تعالی امر و خلق وامره مع الله و خلقه حادث زمانی و فی الحدیث «انه قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - «اول ما خلق الله العقل» و فی روایة «القلم» و فی روایة «نوری» و المعنی فی الكل واحد» (شیرازی، مشاعر، ۱۳۶۳: ۵۸).

همانگونه که ملاحظه شد وی عقل و قلم و نور را به یک معنا دانسته که به هر یک به اعتباری نامیده شده است از جهت تجرد و بساطت "عقل" گفته شده است و به اعتبار اینکه منشأ صور کلیه حقایق در نفس کلی و لوح است، "قلم" نامیده شده است و بدلیل اینکه نور فیض و وجود به واسطه او به مخلوقات می‌رسد و وجود آن حضرت مظهر نور الهی است «نور» اطلاق شده است و از سروده های ملاصدرا است:

عقل اول سایه نور خداست	ذات او معنی روح مصطفاست
مرجع جانهای هر یک زانبیاء	هست تا حد یکی زین عقلها
عقل باشد سایه نور احد	پاک و بی غش باشد از نفس و جسد

بنابراین، اولین صادر از حق که پایه و شالوده هستی بر او بنا نهاده شده است روحانیت یا نورانیت محمدیه یا عقل اول و یا قلم می‌باشد و دلیل نقلی بر این مطلب احادیث وارده از پیامبر(ص) می‌باشد. علاوه بر روایاتی که ذکر شد حدیث اول اصول کافی تأییدی بر این

موضوع است، که از نظر ابن عربی چون عقل مذکور در آن روایت، صاحب نطق و کلام بوده و به فرمان خدا اقبال و ادبار داشته است پس روح پیامبر اعظم (ص) می باشد (کلینی، بی تا، ج ۱: ۱۰).

ملاصدرا درباره اینکه روح پیامبر (ص) سبب ایجاد عالم و بقای آن است و ازلی و ابدی می باشد، میگوید:

«غرض او همان است که برخی از فلاسفه در آثار خود آورده اند که علت غایی به سبب وجود عقلی مقدم و از حیث خارجی متأخر است و ثابت کرده اند که عقول فعاله برای اشیای موجود جهت فاعلی و نیز جهت غایی دارند، پس هنگامی که روح پیامبر (ص) (حقیقت محمدیه) متحد با عقل اول شود لازم می آید ازلی و ابدی باشد و از حیث بشری حادث، اما ازلی به اعتبار مبدأ اشیاء بودن و ابدی بخاطر ثمره نهایی برای مخلوقات... اگر در حکمت و قدرت الهی دقت کنی می بینی که او چگونه یک دانه بذر را در ساقه های مختلف به ثمر می رساند این دانه در دل زمین قرار می گیرد و از حالی به حالی تا به اولش بر می گردد با تعداد کثیر از نوعش، این بهترین مثال برای توست که کیفیت وجود «حقیقت محمدیه» چگونه علت وجود عالم شد و نتیجه بر او مترتب گردید پس محقق است معنای گفتار او که فرمود «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» یا قول خداوند در حدیث قدسی که فرمود: «الولاك لما خلقت افلاك» (خلیلی، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

وی با استفاده از آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب / ۶۱) و روایت «الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی» و سایر روایات معروف روح حضرت خاتم را واسطه حق و خلق دانسته که وجود بر مدار او دور می زند لذا در اسفار آورده است:

«هیچ فیضی از حق به موجودات نمی رسد مگر به واسطه معلم قدسی و مصور عقلی که او رابط بین فیاض و نفوس مستفیضه مستکمله است که او واهب الصور به اذن الهی است» (شیرازی، بی تا، ج ۱۰: ۲۶۴).

از نوشته های صدر المتالهین چنین بر می آید که او به استناد دلایل عقلی و نقلی، حقیقت محمدیه را متعین در خاتم انبیاء (ع) دانسته که دارای مصداق خارجی است. از نظر او چنین

حقیقتی نخستین وجود منبسط و تجلی حق، شالوده نظام آفرینش، سبب حدوث و بقای عالم، واسطه حق و خلق، صراط مستقیم الهی، کتاب جامع الهی و غایت نظام هستی است. هر چند پس از ملاصدرا تا زمان حاضر حکما و عارفان بنامی بوده و هستند که دارای تحقیقات و آثار و مراتب ارزشمندی در عرفان و بحث حقیقت و ولایت و خلافت محمدیه(ص) می باشند و جا دارد افکار و دیدگاههای آنها در این زمینه مورد مطالعه و دقت قرار گیرد اما به دلیل جلوگیری از اطاله کلام که از حوصله این مقاله خارج است از آنها صرفه نظر کرده و به عنوان حسن ختام نظری کوتاه به نظرات بنیان گذار و معمار نظام مقدس جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) افکنده می شود.

حقیقت عینیه اسم اعظم

«امام روح الله موسوی خمینی(ره)» بعنوان یکی از صاحب نظران اندیشه های عرفانی که علاوه بر دارا بودن مراتب علمی و نظری عرفان، از جهت عملی نیز به مراتب والایی از مقامات و معارف الهی نائل گردیده و عارفی واصل بوده اند، در آثار عرفانی خویش از جمله شرح چهل حدیث، شرح دعای سحر، مخصوصاً مصباح الهدایه، به موضوع مورد بحث یعنی باطن و حقیقت محمدیه پرداخته است که به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

امام خمینی در حدیث سی و هشتم در شرح چهل حدیث توضیح می دهد که هر یک از اسماء الهی در مرتبه و احدیت صورتی دارند که عین ثابت نامیده می شود، که با این تجلی به فیض اقدس صور اسمائی یا اعیان ثابته تعین پیدا می کند، اولین اسمی که تجلی علمی می یابد اسم اعظم جامع الهی است، تعیین اسم جامع و صورت آن، عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمد(ص) است، (خمینی، ۱۳۷۸: ۶۳۴) سپس خواننده را ارجاع می دهد به رساله مصباح الهدایه که در آنجا به ذکر مقدماتی درباره مقام و مرتبه قبل از تجلی خداوند به حقیقت غیبیه الهی و اسم احد و واحد خداوند پرداخته و سپس کثرات اسمائیه از جانب مفاتیح غیب و بیان ظهور کثرت عقلی در واحدیت و کیفیت تعین و ظهور نبوت تعریفی و ولایت و نبوت محمدیه و ولایت علویه و سریان آن در کلیه درجات وجودی را شرح می دهد و می فرماید: «هذه الخلافة هي روح الخلافة المحمدية(ص) و ربها و اصلها و مبدؤها ، منها بدأ اصل الخلافة في العوالم كلها، بل اصل الخلافة و الخليفة و المستخلف اليه. و هذه

ظهرت، تمام الظهور فی حضرة اسم «الله» الاعظم، رب الحقیقة المطلقة
المحمدیه (ص)، اصل الحقایق الکلیه الالهیه ...» (خمینی، ۱۳۷۲: ۲۷).

حضرت امام (ره) انسان کامل را مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم می داند و معتقد است که تعلیم اسما به آدم، تخمیر غیبی جمعی با دو دست جمال و جلال الهی، در باطن آدم در مرتبه واحدیت، و تخمیر صورت و ظاهر او، با ظهور جمال و جلال در عالم شهادت و مظهریت طبیعت می باشد و امانت عرضه شده و مذکور در قرآن ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست. این ولایت همان «وجه الله» و «المثل الاعظم» است که در حدیث آمده است «ان الله خلق آدم علی صورته» یعنی آدم مثل اعلاى حق و آیت الله کبری و مظهر اتم و مرآت تجلیات اسماء و صفات و وجه الله و عین الله و ید الله و جنب الله است. که مصداق اتم اینها بر حسب احادیث وارده، حقیقت محمدیه و حقیقت اهل بیت عصمت (ع) می باشد. خداوند «مثل» ندارد اما از «مثل» نباید منزّه نمود. همه ذرات عالم آینه تجلیات حقند، اما هر کدام به اندازه ظرفیت خود مجلی و مظهر هستند. ولی هیچ یک از آنها آیت اسم اعظم جامع یعنی الله نمی باشند. جز حضرت کون جامع و مقام مقدس برزخیت کبری (ص) که در تمام نوع انسان کسی نیست که این اسم (الله) برای او تجلی کرده باشد مگر «حقیقت محمدیه (ص) و اولیاء خدا» که در روحانیت با آن حضرت متحدند. بنابراین او حقیقت عینیه اسم اعظم است (خمینی، ۱۳۷۸: ۳۶۳-۳۶۱). امام خمینی (ره) در جای دیگر فرموده است:

«پس حقیقت محمدیه بود که در همه عوالم از عالم عقل گرفته تا عالم هیولی تجلی کرد و جهان سراپا ظهور آن حقیقت و تجلی آن است و هر ذره ای از مراتب وجود تفصیل این صورت است، و این است همان اسم اعظمی که به حقیقت خارجی خود عبارت است از ظهور مشییتی که خود بی تعین است. ولی حقیقت هر حقیقت مندی به واسطه آن است. و تعینی است که همراه است با هر چیز متعین. چنانچه در روایت است که «خدا همه چیز را با مشیت آفرید و مشیت را با خود مشیت آفرید» و این ساختمان وجودی که نامش محمد ابن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و از عالم علم الهی برای نجات زندانیان عالم طبیعت به عالم ملک نازل شده است، مجمل آن حقیقت کلی است و همه مراتب در نهاد او هست همانگونه که عقل تفصیلی در نهاد عقل بسیط اجمالی منظوی است» (زمان پور، ۱۳۸۰: ۳۵).

در همین باره سروده است عارف و شاعر ربانی:

آنکه اول شد پدید از جیب غیب بود نور پاک او بسی هیچ غیب
بعد از آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریه است و آدم است

(حسن زاده آملی، ۱۳۶۲: ۹۸)

نتیجه

بر خلاف متکلمان که مسئله نبوت و رسالت را بر اساس «لطف خدا» می دانند و به رغم فلاسفه که این موضوع را بدلیل وجود اختلاف و تخصم دائمی بین انسانها و ضرورت قانون و هدایت استدلال می کنند، عرفای اسلامی لزوم نبی و خلیفه الهی را نه تنها برای جوامع انسانی بلکه بر کل جهان حتی اسماء و صفات حق تعالی از طریق «تجلی» می دانند (تجلی و ظهور در عرفان اسلامی ص ۷۵) اینان بر اساس نظریه وحدت وجود، معتقدند که وجود حقیقی و واقعی یکی بیش نیست و آن وجود خداوند هست سایر موجودات و عوالم چیزی نیستند جز مظاهر و جلوات او (اسمائک التی ملأت ارکان کل شیء). به این صورت که:

- ۱- ذات احدیت خداوندی که در کنه غیب بود بر اساس حب ذاتی خواست تا شناخته شود لذا ذات بر ذات تجلی کرد و وجود علمی یا اعیان ثابت خلق شد. (حدیث کنز)
- ۲- بر اساس قاعده الواحد از ذات احدیت صدور بیش از یک امر محال است. و بنابر قاعده امکان اشرف صادر یا تجلی اول باید اوسع و اشرف موجودات باشد.
- ۳- با عنایت به این مقدمات و استفاده از بعضی آیات و روایات که در متن آمد، تجلی اول و کامل خداوند، بوسیله اسم «الله» بود که اسم اعظم نامیده می شود و سپس اسم الله منشأ سایر اسماء و صفات الهی گردید. هر یک از اسماء و صفات مظهر یا مظاهری دارد و مظهر اسم «الله» انسان کامل اکمل یا «حقیقت محمدیه (ص)» می باشد که مقام ولایت آن حضرت و باطن نبوت و رسالت محسوب می شود و منشأ ولایت سایر انبیاء و اولیاء الهی نیز هست.
- ۴- این حقیقت، خلیفه الهی و مربوب اوست و از مرتبه اعیان ثابته تا آخرین مرتبه سیر نزولی یعنی طبیعت، اطوار و مراتب مختلف دارد و نامهای متفاوت گرفته است.
- ۵- چون این تجلی الهی برزخ بین حق و خلق است واسطه فیض می باشد ولایت او نسبت به خداوند جنبه مفعولی و نسبت به خلق جنبه فاعلی دارد.

۶- بر این اساس همیشه باید مظهري از مظاهر حقيقت محمدیه (ص) بر زمين خلافت کند اين مظهر که ولايت خود را از آن حقيقت اخذ می کند اينک حضرت مهدي قائم ال محمد «عج» می باشد. زیرا که او خاتم ولايت مقیده و وصی و وارث و خلیفه پیامبر اکرم (ص) و امام زمان می باشد.

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

۷- حضرت پیامبر اعظم (ص) خود درباره خویش فرمود:

«فخر نباشد، من اولین آفریده، اولین عبد، اولین پیامبر،... تربیت شده خدا، رحمت اهدایی دعای ابراهیم، بشارت عیسی، پشت و پناه مسلمانان، سرور آدمیان، جلودار پیامبران، نخستین شفاعت کننده، پیامبر حماسه، حبیب خدا، امین در آسمان و زمین و ... می باشم» (محمدی ری شهر، ۱۳۸۳: ۶۱۴۷-۶۱۴۳)

خداوندا در دنیا به ما توفیق، «معرفت، محبت، و اطاعت» محمد و آل (ص) را عنایت فرما و در آخرت از شفاعت محمد و آل (ص) ما را بهره مند فرما. آمین یا رب العالمین.

منابع

- ۱- آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۷۰) شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. چاپ دوم. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۲- ابن عربی، محی الدین محمد (بی تا) الفتوحات المکیه. (چهار جلدی). دارالفکر.
- ۳- _____ (۱۳۶۶) فصوص الحکم. با تعلیقات ابو العلاء عقیقی. چاپ اول. انتشارات الزهرا (س).
- ۴- امین زاده، محمد رضا (۱۳۷۰) روی نگار، نگرشی در شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر اسلام (ص). چاپ اول. قم: انتشارات رثوف.
- ۵- بیات، محمد حسین (۱۳۷۴) مبانی عرفان و تصوف. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۶- حسن زاده املی، حسن، (۱۳۶۲) رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم. چاپ اول. انتشارات فجر.

- ۷- حلاج، حسین ابن منصور (۱۳۷۹) الطواسین. بکوشش قاسم میر آخوری. تهران: انتشارات یادآوران.
- ۸- خالدی، احمد (۱۳۸۱) علامه سید حیدر آملی. چاپ اول. دفتر نشر معارف.
- ۹- خوارزمی، تاج الدین حسین (۱۳۶۸) شرح فصوص الحکم. چاپ دوم. انتشارات مولی.
- ۱۰- خلیلی، مصطفی (۱۳۸۴) حقیقت محمدیه در حکمت متعالیه. اندیشه نوین دینی. سال اول. شماره دو.
- ۱۱- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸) شرح چهل حدیث. چاپ بیستم. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- ۱۲- ————— (۱۳۷۲) مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه. چاپ اول. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- ۱۳- رزم جو، حسین (۱۳۶۸) انسان آرمانی و کامل. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- رحیمیان، سعید (۱۳۷۶) تجلی و ظهور در عرفان نظری. چاپ اول. قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
- ۱۵- زمانی، کریم (۱۳۷۲) شرح جامع مثنوی معنوی. (هفت جلدی). چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۶- زمانپور، مجید (۱۳۸۰). لطایف عرفانی(بر گرفته از آثار امام خمینی(ره)). چاپ اول. تهران: انتشارات پایزنه.
- ۱۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶) بحر در کوزه. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- ۱۸- سنایی غزنوی، ابوالمجد (۱۳۲۹) حدیقه الحقیقه. تصحیح مدرس رضوی. چاپ اول.
- ۱۹- شیرازی، صدرالدین (بی تا) الحکمت المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه. (ده جلدی). قم: منشورات مصطفوی.
- ۲۰- شیرازی، صدر الدین محمد (۱۳۶۳) کتاب المشاعر. به اهتمام هنری کربن. چاپ دوم. تهران: کتابخانه طهوری. ۱۳۶۳
- ۲۱- شجاری، مرتضی (۱۳۸۵) انسان کامل، از دیدگاه ابن عربی و پیشینه آن. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب: مجله زبان ادبیات فارسی. شماره دوم ۱۳۸۵.

- ۲۲- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد (۱۳۷۲) *منطق الطیر*. باهتمام سید صادق گوهرین. چاپ نهم. انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۳- قیصری، داود (۱۴۱۶ه.ق) *مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم*. (دو جلدی) منشورات انوارالهدی.
- ۲۴- کلینی، محمد (بی تا) *اصول کافی*. دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع).
- ۲۵- کبیر، یحیی (۱۳۸۴) *انسان شناسی در مکتب فلسفی-عرفانی ابن ترکه*. چاپ اول. تهران: انتشارات مطبوعات دینی.
- ۲۶- گوهرین، سید صادق (۱۳۶۸) *شرح اصطلاحات تصوف*. (ده جلدی). چاپ اول. تهران: انتشارات زوار.
- ۲۷- لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۸۳) *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. مقدمه محمد رضا برزگر. چاپ پنجم. انتشارات زوار.
- ۲۸- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۳) *میزان الحکمه*. (۱۵جلدی). چاپ چهارم. قم: انتشارات دارالحديث.
- ۲۹- میدی، ابوالفضل رشید الدین (۱۳۷۱) *کشف الاسرار و عده الابرار*. (ده جلدی). تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳۰- موسوی خلخالی، سید صالح (۱۳۸۳) *شرح مناقب محیی الدین ابن عربی*. ترجمه مهدی افتخاری. چاپ اول. مطبوعات دینی.
- ۳۱- نصری، عبدالله (۱۳۶۳) *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۳۲- یثربی، سید یحیی (۱۳۷۲) *عرفان نظری*. چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.